

پیامدها و واکنش‌های آشکار ناشی از بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی

پرویز پیران *

مقاله حاضر ضمن ارائه تعریفی از بحران و تهدید به عنوان نقطه عطفی در جریان طبیعی امور و شرایط و تلقی شدیداً منفی پس از رسیدن و گذر از نقطه یاد شده - به نحوی که در باب شدت منفی بودن امری خاص مجموعه‌ای از مسائل و شرایط اجتماعی فراهم آید و توجه عمومی جلب گردد و وجدان جامعه تحریک شود - به بررسی وجوه مختلف آن پرداخته است. سپس با نگاهی به فرایندهای تاریخی ایران و با اشاره به نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی، به ریشه و زمینه‌های مستعد بحران در جامعه ایران اشاره نموده و نیز زورمندمداری را (که سبب پدید آمدن بحران مشروعیت و شکل‌گیری روان‌شناسی جمعی خاصی است) به عنوان عامل تعیین‌کننده معرفی نموده است. این مقاله گرچه مساله فروپاشی تام و تمام اجتماعی را به دلیل وجود سازوکارهای دفاعی جامعه و فرایند ساخت‌پذیری محدود، منتفی دانسته است؛ لیکن از فروپاشی خرده ساخت‌های سیاسی و اقتصادی یاد کرده و با توجه به شرایط کنونی کشور، فهرستی از مهم‌ترین بحران‌های فراروی را ارائه نموده است؛ در عین حال وجود جنبش اجتماعی نیرومند در ایران را که در اثر اتخاذ راهبردها و سیاست‌های نادرست به حالت دوگانگی و برزخی گرفتار شده مورد تایید قرار داده و تاکید بر انفعال عمومی را نادرست خوانده است. در پایان به مساله اسکان غیر رسمی به عنوان راه‌حل مردمی معضل سرپناه اشاره و نتایج و تبعات آن بررسی شده است. تمامی مباحث یاد شده در سه سطح کلان، میانه و خرد پیگیری شده‌اند.

کلید واژه‌ها: اسکان غیر رسمی، بحران - تهدید، بحران مشروعیت، زورمداری، سه سطح تحلیل، نظریه سیاست راهبرد سرزمینی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۴/۲۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۳/۱۱/۱۴

* دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی <Pooria@mavara.com>

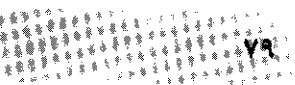
مقدمه

تمامی جوامع انسانی با مشکلات گوناگون دست به گریبان بوده، هستند و خواهند بود. اساساً وجود مشکلات و مسایل ناخوشایند، ذهن خلاق انسان‌های بسیاری را فارغ از زمان، مکان و نوع ساختار اجتماعی که در آن می‌زیند، به اندیشیدن واداشته است تا به فراسوی وضع موجود، هیاهوی پیرامون خود و درد و رنج انسان‌ها پر کشند و به مدد ذهن جستجوگر خویش دنیایی را تصویر کنند عاری از آنچه که منفی تلقی می‌شود و جنبه‌های مثبت را نیز به حداکثر ممکن رسانند. محصول این جستجوی دلکش همان ناکجاآباد یا آرمان‌شهرهای گوناگون است که به نام‌های متنوعی خوانده شده و می‌شوند. اما در عین حال همان اندیشمندان نیک می‌دانند که آرمان شهرها زمینی نیستند، زیرا حتی اگر به فرض، تصور شود که ناکجاآباد در زمان و مکانی مفروض کاملاً تحقق یافته است، باز هم ذهن تفرج‌گر و جوینده می‌تواند حالتی که فراسوی آن است را مجسم سازد و در آرزوی تحقق آن روزشماری کرده و بکوشد. اساساً چنین آرزوهایی، محرک بخشی از حرکات پویای انسان‌های همه قرون و اعصار بوده است. انسان هرگز به زی خود قانع نیست و همواره پای از گلیم خویش فراتر می‌نهد.

پس مشکلات زنده‌ی زندگی آن هم از ابعاد مختلف و نشأت گرفته از عوامل گوناگون، اموری ماندگارند و یا حداقل تا به امروز چنین بوده است. از قضا تلاش‌های اراده‌گرایانه‌ای که معطوف پاک کردن مشکلات به هر قیمتی بوده‌اند، صفحات تاریک، دردناک و غم‌بار سالنامه‌ی حیات آدمی را به خود اختصاص داده‌اند و بجای ناکجا آباد وعده داده شده، جهنمی برای نوع بشر تدارک دیده شده‌اند که دوران نازیسم در آلمان و استالین در شوروی تنها دو نمونه متاخر از شماری فراوان‌اند. در کنار این واقعیت هولناک، سودای دگرگون‌سازی آنچه که هست برای خلق آنچه که باید باشد نیز معنای واقعی مفاهیمی چون رشد، توسعه، امروزی شدن، پیشرفت‌ها، ترقی و نظایر آن به حساب می‌آید. تمامی مفاهیم ارزش‌داورانه‌ای از این دست با تلاش برای حل مشکلات موجود همراه است. حکومت‌ها با انگارگان گوناگون، تصمیم‌سازان، تصمیم‌گیران، تدوین‌کنندگان خط مشی‌ها، برنامه‌ریزان، مجریان از یک سو و اندیشمندان و مصلحان اجتماعی از دیگر سوی، همواره کوشیده‌اند و یا ادعا

کرده‌اند که بر مشکلات غلبه خواهند کرد و یا راه غلبه کردن را نشان خواهند داد و اگر به حل آن‌ها قادر نیستند، آن‌ها را تخفیف داده، از آن‌ها کاسته و یا حداقل به کنترل آن‌ها مبادرت خواهند کرد.

مقاله حاضر می‌کوشد تا به این پرسش پاسخ دهد که اگر از میان بردن، کاهش، تخفیف و یا کنترل مشکلات عملی نگردد و سازوکارهای به کار رفته ناکارا از آب در آیند و مشکلات افسار گسیخته به پیش تازند و حالتی پدید آید که کاربرد بحران را توجیه نماید و بحران رو به رشد به آن حد رسد که بودن افراد، سازمان‌ها و نهادها و بالاخره ساختار اجتماعی تهدید شود، چه پیش خواهد آمد و واکنش مردم و پی‌آمدهای بحران رشد پایبند چه خواهد بود؟ مرور آنچه که آمد نشان می‌دهد که مفاهیمی چون بحران و تهدید بر میزان، گستردگی، عمق، شدت و حیطه تاثیرگذاری و جریحه‌دار ساختن وجدان جمعی جامعه مربوط‌اند. لیکن برای این امور دستگاه اندازه‌گیری کمی وجود ندارد. پزشک با قرار دادن میزان الحرارة در دهان بیمار می‌تواند به وجود مشکلی پی‌برد و با بالا رفتن درجه‌ی میزان الحرارة از بحرانی شدن وضع بیمار خود یاد کند و اگر این بالا رفتن از حدی بگذرد، آن را تهدیدی جدی برای جان بیمار اعلام و اقدامی فوری و ضربتی را تجویز کند. اما عالمان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی فاقد چنین میزان الحرارةی هستند. زیرا بیشتر با حالات کیفی روبرویند و زمانی که کیفیت به کمیت تبدیل می‌شود، دیگر نسخه‌ی کارگر نیست و انگیزه‌های به هیجان آمده پای در راه می‌نهند و دگرگونی تام و تمام درخواست کرده و خود بدان اقدام می‌کنند؛ قیام‌ها، شورش‌ها و بالاخره انقلابات از آن جمله‌اند. عالمان یاد شده تنها می‌توانند از طریق مشکلات موجود و شدت فراگیری و اثرگذاری آن‌ها به درس‌هایی برسند که گاه در عمل به جایی ختم نمی‌شود. به بیان دیگر به دنبال شاخص‌های شناخت بحران و تهدید ره می‌سپرنند و بدیهی است که استفاده از شاخص‌ها به دلیل تنزلی (Reduction) نهفته در آنها، پدیده‌های اجتماعی پویا را ساکن ساخته و ابعادی از گونه‌های متنوع آن‌ها را نادیده می‌گیرند.



طرح مساله

برپایه‌ی مقدمه‌ای که عنوان گردید، مقاله حاضر در بند آن است که با استفاده از مدل سه سطحی تحلیل، به بررسی علمی مفاهیمی چون بحران و تهدید آن هم در شرایط کنونی جامعه ایران بپردازد. پس آنگاه، پیامدها و واکنش‌های آشکار ناشی از بحران و تهدید اجتماعی را برشمارد و در پایان به راه‌کارهایی اشاره کند که با دخالت در چرخه‌ی زندگی طبیعی پدیده‌های اجتماعی در مراحل و مقاطع گوناگون می‌توانند از بحرانی شدن مشکلات و تبدیل آن‌ها به تهدید خبر دهند و هشداردهنده محسوب شوند. در عین حال چنین راه‌کارهایی را با رعایت شروطی جامعه‌ی عمل پوشد که به تخفیف بحران منجر شده و از تبدیل شدنشان به تهدید جلوگیری نمایند.

بحران در انگلیسی معادل واژه Crisis و جمع آن Crises است. ریشه یونانی، لاتین و فرانسوی آن krisis و krinein است که به صورت تحت‌اللفظی به معنای تصمیم‌گیری و نقطه یا زمان تصمیم‌گیری است. در واقع این نقطه همان نقطه‌ای است که در زمان به کار بردن جمله‌ای مانند اگر چنین و چنان نکنی کار از کار می‌گذرد. این همان وقتی است که سرچشمه را به علت غفلت نگرفته‌ایم و اکنون پر شده است و با فیل هم نمی‌توانیم بگذریم (سرچشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذاشتن به فیل) یعنی با راه‌کارهای عادی، امکان برخورد با شرایط وجود ندارد. واژه بحران همچنین به معنای عبور از نقطه‌ی عطف است. در علم پزشکی نقطه‌ی عطف برای بهتر یا بدتر شدن قابل ملاحظه بیماری به کار می‌رود. لذا سخن از نقطه‌ای تعیین‌کننده است که گذر از آن مسایل و مشکلات متعددی را با ابعادی غیرعادی مطرح می‌سازد. فوراً باید اضافه کرد که در جامعه انسانی چنین نقطه‌ی عطفی معمولاً مدت‌ها بعد از وقوع سلسله‌ای از رخدادها تعیین می‌شود. زیرا برای تحولات اجتماعی نمی‌توان زمان تقویمی مشخص ساخت. بسیاری، از لزوم فروپاشی اجتماعی سخن می‌رانند، اما جامعه به علت داشتن ساز و کارهای دفاعی از هم نمی‌پاشد. درست در لحظه‌ای که ساخت اجتماعی دچار بی‌سامانی جدی می‌شود فرایند ساخت‌پذیری مجدد نیز آغاز می‌گردد.

مثلاً به هنگام وقوع مصائب جمعی خیره کننده و عظیم که گاه با مرگ ده‌ها هزار نفر همراه است و تمامی نظم و نسق اجتماعات متعددی را از میان می‌برد، فروپاشی اجتماعی رخ نمی‌دهد. به مجرد غلبه بر شوک حاصل از مصیبت جمعی اجتماعات حادثه دیده، ساخت‌پذیری مجدد را تجربه می‌کند و اتفاقاً مصیبت جمعی، پیش آمده، انسجام اجتماعی بازماندگان را تقویت و فرایند ساخت‌پذیری مجدد را تسهیل می‌کند. به همین دلیل بحران به معنای رویدادی بسیار مهم و یا دگرگونی بسیار شدید و گاه ناگهانی و نقطه‌ای تعیین کننده در رابطه با موضوعی خاص مرتبط با زندگی فردی و جمعی و سازمانی است لیکن به معنای فروپاشی نیست. فروپاشی در مورد ساختار سیاسی، نظامی، نهادها از جمله اقتصاد یا معناست ولی به کل جامعه قابل تسری نیست. جمع بندی معانی بحران نشان می‌دهد که این واژه در برگزیده زمانی بی‌ثبات و یا لحظه‌ای تعیین کننده در گردش امور است که نتیجه و ماحصل آن، تفاوتی آشکار و مهم در جریان یافتن فرایندها و رویدادهاست (websters, 1973: 270)*.

کاربرد بحران در مقاله حاضر ناظر بر لحظه‌ای است که نابسامانی در جریان امور و کارکردهای سیستم یا اجزاء سیستم به نقطه عطفی می‌رسد که دیگر تحمل سیستم را با تردید همراه می‌سازد. چنین نقطه عطفی با میزانی از شوک دهی نیز همراه است و توجه همگانی را به خود جلب می‌کند و سبب نگرانی عمومی می‌شود. شوک ناشی از احساس بحران زنجیره‌وار بر اجزاء و سازوکارهای جامعه اثر می‌گذارد. پس می‌توان گفت که مشکلات، نابسامانی‌های زندگی اجتماعی، اجزای جامعه، فرایندها و رویه‌ها و حتی زندگی فردی چنانچه به طور مداوم مدیریت نشوند و تخفیف نیابند، شدت گرفته و چنانچه از نقطه فرض تحمل فراتر روند، بحران پدید می‌آید. آشناترین نوع بحران، بحران اقتصادی است. تداوم دوره‌های رکود و نابسامانی اقتصاد و شدت گرفتن آن به نقطه عطفی می‌رسد که نظام اقتصادی را در آستانه فروپاشی قرار می‌دهد و لذا موقعیتی بحرانی شکل می‌گیرد. با بحرانی شدن امور، دوره تهدید فرا می‌رسد. دوره تهدید حالتی انتظاری است و بقای خرده سیستم را تهدید می‌کند. از این روی پرسش اساسی مقاله حاضر آن است که چه مباحث، مسایل و مشکلاتی در جامعه‌ی امروز ایران بحرانی تلقی می‌شوند و کدام یک از بحران‌های یاد شده

* برای مرور نسبتاً جامعی از انواع بحران و منابع مرتبط نگاه کنید به منبع شناسی و تحلیل محتوای آثار مربوط به بحران‌ها و تهدیدهای جامعه‌ی ایران که زیر نظر نگارنده توسط مریم نجیبی و فردین علی خواه تهیه شده است. این کار به سفارش دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی در ۱۳۸۲ انجام شده است.

شدیداً خطر آفرین بوده به نحوی که به تهدید سیستم منجر می‌شوند. باید تاکید کرد که در زندگی روزمره‌ی اجتماعات، ده‌ها مصداق برای بحرانی شدن امور و رسیدن به مرز تهدید بقای خرده سیستم و کلیت آن وجود دارد؛ اما به مجرد آن‌که احساس فروپاشی بوجود آید، عملی جمعی رخ می‌دهد تا مسیر بسته شده بازگشایی و یا الگویی جدید جانشین الگوی جاری شود. بخش دیگری از مقاله حاضر به عمل جمعی مربوط است و کوششی است در جهت پاسخ به این پرسش که با بحرانی شدن امری خاص یا امری مشخص و رسیدن آن به مرحله تهدید، جامعه چه واکنش‌های آشکاری از خود بروز می‌دهد و چگونه به صورت طبیعی می‌کوشد تا بحرانی شدن امور را اعلام دارد و ضمن برانگیختن احساسات عمومی و جریحه‌دار کردن وجدان جمعی، توجه مسئولین نسبت به فوریت مسأله را جلب کرده، راه حلی تقاضا کند و اگر راه حلی در محدوده زمانی معقول یافت نشود چه واکنشی نشان می‌دهد و چنین واکنش‌هایی تا چه میزان عقلانی است؟

۳) زمینه‌های بالقوه بحران در جامعه ایران

نخست باید اذعان داشت که جامعه‌ی ایران با بحران در تاریخ پرفراز و فرود خود کاملاً آشناست. از این روی برای یافتن زمینه‌های بالقوه بحران، یاری گرفتن از مدل سه سطحی تحلیل ضروری است. زیرا با بحث از بحران از یکسو فرد و ویژگی‌های او در جامعه‌ای مفروض درگیر موضوع می‌شود و از سوی دیگر سازمان‌ها، نهادها و فرایندهای اجتماعی و گروه‌بندی‌های جمعی قابل طرح می‌گردند و بالاخره کلیت ساختار اجتماعی با تاریخی بودن نهفته در آن به میان می‌آیند، لذا سه سطح تحلیل خرد، میانه و کلان پای در میدان تحلیل می‌گذارند. نگارنده در نظریه‌ی راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران (نظریه ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک جامعه ایران) کوشیده است تا ضمن جمع‌بندی دیدگاه‌های نظری تبیین‌کننده‌ی جامعه ایران، نگاهی تکمیلی ارائه دهد و برکاستی‌های نظریه‌های موجود فائق آید و مهم‌تر آنکه محدوده نقش‌آفرینی انسان ایرانی به عنوان کنشگری فعال و دارای اراده و مؤثر بر جریان امور را مشخص سازد همچنین در کنار عوامل ساختاری و محیطی از انسان ایرانی

و روانشناسی جمعی او نیز سخن به میان آورد. به یک تعبیر سه سطح تحلیل را در کنش و واکنش دیالکتیکی با یکدیگر مورد بحث قرار دهد (پیران، الف ۱۳۸۲؛ ۱۵ - ۱۱ و ب ۱۳۸۲):

۱۵۴ - ۱۲۱). به طور خلاصه نظریه یاد شده مدعی است که انسان ایرانی در شرایط ۱- خشک و نیمه خشک بودن سرزمین که از یکسو به پیدایش کوچ فصلی انسان و دام یا زندگی ایل نشینی و از سوی دیگر به پراکنش جمعیت در فضای جغرافیایی و پیدایش ده‌ها هزار روستاک نیمه بسته، در سطح معیشتی خودکفا، کم عده و ناتوان، منجر شده است با منبع مهم ناامنی دائمی روبرو بوده است. وجود ایلات در پیرامون ایران نیز بر این امر می‌افزوده است، ۲- به علت موقعیت سرزمینی خود که بدان اهمیت ژئوپولتیکی می‌بخشیده، دائماً در معرض کشمکش‌های منطقه‌ای و سراسری بوده و ناامنی حاصل از ایل‌نشینی به ناامنی حاصل از مرکز اتصال سه قاره بودن گره می‌خورده است. ۳- مجدداً مرکزیت جامعه ایران به عنوان گره‌گاه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا (به‌خصوص شمال آفریقا) گذشتن راه‌های تجارت داخل ایران را الزامی می‌ساخته است. حداقل از زمان اشکانیان سه راه عمده استخر، کرمانیا، سیستان، هند و ماوراء هند، راه کناره خلیج فارس، سیراف، بصره، شامات انطاکیه به شمال آفریقا و اروپا راهی که بعدها با جاده ابریشم موسوم شده است، از ایران می‌گذشته‌اند. بدیهی است قدرت‌های محلی و منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جدالی دائمی برای کنترل هرچه بیشتر و طولانی‌تر این راه‌ها بوده‌اند و لذا منبع ناامن ساز جدیدی به دو منبع یاد شده اضافه می‌گردیده است. ۴- زندگی در سرزمینی ناگشاده دست با خشکسالی ادواری به محدودیت منابع منجر شده و ستیز و رقابت دائمی برای کسب منابع را بین اقوام و گروه‌های اجتماعی ایران در درون جامعه ایرانی دامن زده و نهادینه می‌ساخته است. در نتیجه انسان ایرانی بر بستری از تضادها و تناقضات تشدید شونده روزگار می‌گذرانیده است. از این روی ایجاد امنیت به مهم‌ترین مهم‌ترین سیاست راهبرد سرزمینی جامعه ایران تبدیل گردیده و برای قرن‌ها جایگاه خود را حفظ کرده است. در جامعه‌ای با ویژگی‌های مورد بحث نه الگوی گذار مرحله‌ای جامعه برپایه‌ی ستیز طبقات (الگوی اروپای غربی قاره‌ای) نه الگوی پاتریموالیسم که از ترکیب جریانی رومی (مبتنی بر افتخار و توافق و قرارداد کمتر قدرتمندان آزاد و قدرتمندان

برای خدمت متقابل) و جریان نظامی‌گری پروسی (باز همه قرارداد ضعیف آزاد و قدرتمند برای خدمات متقابل یا همراه یکدیگر بودن پدید آمده است) و نظامی کفالتی است و بالاخره نه شیوه تولید آسیایی که بنا بر مطالعات مرحوم مهرداد بهار بر وجود رودخانه‌های عظیم چهار فصله استوار است و بیگاری عمومی را الزامی می‌کرده است، هیچ یک تحلیل‌کننده الگوی غالب یا نمونه نظری تاریخ جامعه ایران نیست.

بلکه به چهار دلیل یاد شده که دلایل راهبردی شدن امنیت‌اند (آن هم با توجه به همزیستی سه شیوه ایل‌نشینی، روستای کم‌عده و ناتوان و پراکنده‌نشینی و شهرنشینی به قول احمد اشرف، جایگاه نظام شه‌پدري، نیروهای اجتماعی تغییرآفرین که سودای طبقه شدن در سر دارند)، به تعادلی پایدار رسیده و برپایه‌ی تعادل یاد شده قدرتی فراطبقاتی متکی به خون و تبار، انحصار ابزار حاکمیت و سرکوب و ایجاد امنیت را به کف می‌آورده و علیرغم آمدن و رفتن قدرت‌های خاندانی گوناگون چه در کل جامعه ایرانی و چه به صورت غیرمتمرکز، محلی و منطقه‌ای، الگوی زورمندمداری را رایج و نهادینه ساخته و به بازتولید آن می‌پرداخته است. نیروهای اجتماعی فرادست شهری که به علت گذر راه‌های تجاری از سرزمین ایران و رونق تجارت از دو گروه تجار و صنعتگران تشکیل می‌شده‌اند و تولید قابل ملاحظه صنایع کارگاهی، کشاورزی و تولید ایلپاتی را جمع‌آوری و توزیع و صادر می‌کرده‌اند، نیروهای ایلی که در رأس سلسله مراتب تیره و طایفه قرار داشتند و نیروهای اجتماعی فرادست روستایی که محلی از اعراب نداشتند، آگاهانه و به عنوان انتخاب‌کنشگر چاره‌کار را در گردن نهی به زورمداری یافته‌اند و علیرغم فراوانی مبارزات اجتماعی و اعتراض و ستیز دایمی، الگوی زورمداری دایماً باز تولید شده است. ایلات درون و پیرامون ایران بر چنین ستیزی بیش از هزار سال قدرت حاکم را قبضه کرده‌اند و پس از استقرار، برای حفظ راه‌های تجاری که رمز رونق تولید کارگاهی، کشاورزی و تولیدات ایلپاتی در درون سرزمین ایران بوده است و برای حفظ سرزمین بیش از ۱۲۰۰ جنگ جدی را تجربه کرده‌اند.

تعادل نیروهای تغییرآفرین اجتماعی سبب همزیستی اشکال مختلف تولید گردیده نوعی سرمایه‌داری اولیه را باعث شده‌اند. ماکس وبر جامعه‌شناس ژرفاندیش آلمانی از

جمله معدود افرادی است که این نوع سرمایه‌داری را رصد کرده و با قید مدرن پس از سرمایه‌داری کوشیده است تا سرمایه داری پدید آمده از قرن شانزدهم میلادی به بعد را از نوع ابتدایی آن متمایز سازد. همزیستی اشکال متنوع تولید، همزیستی ایل، روستا و شهر و تعادل نیروهای تغییر آفرین که مسبب بازتولید زورمداری در گستره‌ی تاریخ جامعه ایرانی به علت کارکرد بدون جایگزین آن (ایجاد امنیت در سرزمین) بوده است، جامعه ایرانی را از پیدایش پدیده‌های متنوعی بازداشته است.

پس از انقلاب مشروطیت که علل موجد زورمندمداری کهنسال از میان می‌رود، تداوم ارزش ژئوپولتیکی ایران و کشف نفت بازتولید زورمداری را تداوم بخشیده است. در این تداوم بخشی عامل نفوذ خارجی نیز به میدان آمده است. بازتولید دایمی یاد شده همچنین به روانشناسی اجتماعی ویژه‌ای جان بخشیده است که علیرغم ابتلاء جامعه به شیروفرنی جمعی و هویتی پاره پاره و متناقض، رمز بقای جامعه و فرهنگ ایرانی نیز محسوب می‌شود. حال ضروری به نظر می‌رسد که شرایط دوران معاصر ایران که در بالا بدان اشاره شد، بیشتر مورد بحث قرار گیرد تا زمینه تاریخی و اکنونی بروز بحران در زمینه‌های بحران‌زای جامعه ایران مشخص گردد:

۳-۱) برخورد با شرایط بین المللی حاصل از پیدایش سرمایه‌داری

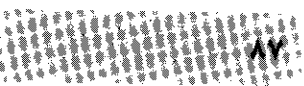
تمدن بورژوایی مغرب زمین شمشیری دو لبه است که در ضمن ویران کردن و غارت و وابستگی، مردم بومی را نیز با الگوهای متفاوت سیاسی و بحث مردم سالاری، حقوق فردی، آزادی‌ها و مسوولیت‌های شهروندی آشنا می‌کند. انقلاب مشروطیت ثمره آگاهی بخش‌هایی از مردم به ویژه شهرنشینان با رویکرد سازنده تمدن غرب بود. لیکن همانگونه که اشاره شد، دو عامل، امکان دگرگونی در ساختار سیاسی پس از انقلاب مشروطیت را منتفی ساخت و زمینه بازتولید زورمندمداری را فراهم آورد. این دو عامل مهم، دخالت خارجیان و بعدها دست‌یابی به درآمد سرشار از صدور نفت خام در جلوگیری از مردم سالاری آن هم در چارچوب شرایط ایران بود. نظام زورمندمدار علیرغم برخی ترتیبات محلی و منطقه‌ای و

مدون نبودن سازوکارهای تداوم حاکمیت، نظامی است متمرکز که از طبیعت آن برمی خیزد و هر دم رشد می کند. در این الگو گرچه حاکمیت از پیکره جامعه جدا می شود، لیکن سلسله مراتبی از آقایی و نوکری برپایه واگذاری حقوق حکومتی به خواص در قالب واگذاری و حق بهره برداری، شکل می گیرد که در واپسین تحلیل، مازاد اقتصادی را با کمک گرفتن از زور و نیروی فهریه کسب و در اختیار حاکمیت قرار می دهد، تا از بالا و به دلخواه توزیع شود. امری که بعدها به همین شکل با درآمد نفت عمل شده است. براین اساس گرچه دیالکتیک عدم تمرکز و تمرکز در سراسر تاریخ ایران الگویی پایدار بوده است، لیکن حتی در دوران های فروپاشی تمرکز حکومتی نیز، الگوی حاکمیت در مقیاس های کوچک تر برقرار و پایدار مانده است.

چنین روابط و ترتیباتی در هر زمان که رخ دهد به جدایی حکومت از مردم منجر شده، حکومتی به اصطلاح رانتیر پدید می آید. در جوامع غربی حاکمیت در هر دوره تاریخی از آن طبقه ای منسجم است. اعمال حاکمیت توسط طبقه است و نه فردی مشخص چون شاه یا خاندان و ایلی که برپایه روابط خونی به انسجام اجتماعی دست یافته؛ این قضیه، جدایی حاکمیت از پیکره جامعه را سبب نمی شود. از این روی حاکمیت هر طبقه دائماً در جستجوی نوعی مشروعیت مورد توافق و قبول نیروهای اجتماعی تغییر آفرین است. لذا حکومت های غربی و بعدها در دوران جدید، دولت های غربی، حالت میانجی طبقات را بازی می کنند.

مهمترین کارکرد حکومت های میانجی، تدوین قوانین مورد توافق عمومی است. گرچه قوانین یاد شده به علت سلطه طبقه ای خاص در مجموع به نفع طبقه حاکم است، لیکن برای رسیدن به توافق عمومی، پذیرش میزانی از حقوق همگانی الزامی است و لذا عرصه های زندگی به سه عرصه تقسیم می شود که عبارتند از عرصه خصوصی (محدوده خانواده) عرصه حکومتی (محدوده اعمال حاکمیت) و بالاخره عرصه عمومی (حیطه عمل شهروندان صاحب حقوق). در حکومت های زورمندمدار عرصه عمومی به اشغال حاکمیت درمی آید و عرصه های زندگی به دو عرصه خصوصی و حکومتی تقلیل داده می شود. در نتیجه، افراد، تنها در چار دیواری خانه خود، احساس حق و امنیت می کنند. ضرب المثل «چار دیواری اختیاری»

منعکس کننده این واقعیت تلخ است. در نتیجه افراد، در مورد حیطه خارج از خانواده و تا حدودی محله که ادامه وجودی خانواده و بیان فضایی آن است، خود را مسؤول نمی دانند و احساس تعلق نمی کنند. این عدم احساس تعلق سبب می شود که همه امور برعهده حکومت افتد و همه مسایل جامعه از ریز و درشت از حکومت درخواست شود. امری که امروزه به معضلی جدی تبدیل شده است. نتیجه آنکه شهروند مسوول و صاحب حقوق متولد نمی شود. از آنجا که عرصه عمومی وجود ندارد یا فوق العاده ضعیف و کم رنگ است، جامعه مدنی یا شکل نمی گیرد و یا در حالت جنینی باقی می ماند و کارکردهای مهم آن برعهده سایر نهادهای جامعه گذاشته می شود که مذهب مهم ترین آن است. با ضعف جامعه مدنی، نهادهای مدنی و معرف اراده آحاد مردم، ظاهر نمی شوند و حقوق فردی از جمله آزادی بیان و اظهار نظر، آزادی قلم و نظارت نهادهای مردمی محلی از اعراب نمی یابند. افراد جامعه به تماشاچیان بی حقوق جامعه تبدیل می شوند. مهم ترین اثر چنین حاکمیتی، فقدان مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی کلمه است. همکاری های مردمی، معمولاً همکاری های تعیین شده ای است که گرچه نیازها و اهدافی را دنبال می کند، لیکن با انتخاب آزاد افراد برابر حقوق (حداقل در عرصه عمومی) همراه نیست و در اکثریت موارد علاوه بر اجبار مقطعی، موردی و ناپایدار است. بخش مهمی از همکاری ها و همیاری ها در واقع چیزی جز بیگاری محسوب نمی شود و در مجموع، جامعه ای بدون مشارکت و افرادی بی میل به مشارکت، نسلی پس از نسل دیگر می آیند، رنج می کشند و می روند، آنچنان که گویی هرگز نبوده اند. بیهوده نیست که برای جلب مشارکت مردم در امور شهری و حفظ شهر متعلق به خودشان، آن هم در پایان هزاره دوم میلادی باید به شعار سخت ارتجاعی «شهر ما خانه ما» متوسل شد. چرا که برای انسان شرقی که عادت به زندگی در نظامی زورمندمدار دارد، آنچه که مهم است، خانه اوست. آثار چنین شرایطی را می توان فهرست وار در موارد زیر جمع بندی کرد:



۴) آثار الگوی زورمندمدار بر ساخت جامعه و اجزاء و عناصر آن (زمینه‌های تاریخی بحران و تهدیدزا)

- ۴-۱) باز تولید نظامی متکی به فرد، خاندان، زورعریان و ترس نهادی شده.
 - ۴-۲) پیدایش نهادهای زورفرمان جهت آماده سازی افراد برای زندگی در جامعه زورمندمدار (خانواده پدر سالارانه، نظام آموزشی معلم و مسؤول محور، سازمان‌های اداری متکی به سلسله مراتب آقای و نوکری)
 - ۴-۳) نهادینه شدن بی‌توجهی به قوانین و تفکر به راه‌های دور زدن قانون حتی در موارد جزئی و بی‌اهمیت.
 - ۴-۴) غلبه روابط خانوادگی، محله‌ای، قومی، عشیره‌ای و ایلی بر ضوابط در هر سطح و هر چه که باشد، (پدر سالاری، پیرسالاری، زورسالاری).
 - ۴-۵) بی‌توجهی نهادینه شده به فضای مشاع به ویژه عرصه‌های عمومی در شهر و روستا و تخریب آگاهانه آن به دلیل تصور تعلق به حکومت زورمندمدار.
 - ۴-۶) عدم تولد فرد صاحب حقوق و در نتیجه عدم تولد شهروندی و لذا خلق شهرهای زورمندمدار در مقابل شهرهای شهروندمدار (پیران، ۱۳۷۴).
 - ۴-۷) نهادینه شدن تفکر ایلغار و مخدوش شدن مفهوم حق به معنای حقوقی و مرتبط با مشروعیت.
 - ۴-۸) تناقض شدید رفتاری به علت نامشخص بودن صحنه سیاسی، اجتماعی و لذا ظهور روانشناسی جمعی ویژه‌ای که بر «دم غنیمت است»، «این نیز بگذارد»، «چو فردا شود، فکر فردا کنیم»، تاکید روا می‌دارد.
 - ۴-۹) احساس قوی بی‌قدرتی و عدم تاثیر بر روند امور و لذا پرهیز از عمل جمعی با برنامه و گرایش به حرکات جمعی عاطفی و توده‌ای.
 - ۴-۱۰) غلبه عاطفه و احساس بر خردگرایی و تفکر برنامه‌ای و محاسباتی.
- ارائه چنین فهرستی را می‌توان به درازا کشاند. تردیدی نیست که بازتولید نظامی زورمندمدار، علیرغم آمدن و رفتن مداوم چهره‌های سیاسی و خاندان‌های حکومت‌گر،

آن هم برای قرن‌ها، آثار گوناگون و پایدار شده‌ای را در سطوح کلان (آنچه که به کل ساختار جامعه ایران در جریان پویش تاریخی آن مربوط است) بر سطوح میانه (نهادهای سازمان‌ها، فرایندهای اجتماعی و بالاخره روابط جمعی) و بالاخره سطح فرد (سطح افراد، شخصیت‌ها، رویدادها و وقایع لحظه‌ای زودگذر) از خود باقی می‌گذارد که شکستن این آثار در همه سطوح و موانع برخاسته از آن‌ها، مهم‌ترین وظیفه فراروی نسل کنونی است. برپایه شاخص‌های جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و فضایی که برخی از آن‌ها در سطور آتی مورد اشاره قرار خواهند گرفت، گذار یاد شده وظیفه‌ای ملی است که به ضرورتی حیاتی و الزامی بدل گردیده است و به تمامی ایرانیان صرف‌نظر از تعلقات فردی، تمایلات گروهی و خواسته‌های جناحی مربوط است. گریز از این وظیفه ملی و عدم درگیری با آن و شانه خالی کردن از این مسؤولیت بسیار مهم، خیانتی است در حق نسل‌های آینده و سرنوشت تاریخی سرزمین گرانقدر.

۵) عوامل زمینه‌ای بالقوه بحران ساز

مهم‌ترین عنصر بحران‌زا، ناکارایی الگوی زورمداری و ضرورت فراروی به نظامی مردم‌سالار و شهروندمدار است که سد شدن راه آن در آینده زمینه‌های پیدایش بالقوه بحران‌های وسیعی خواهد بود و صرف‌نظر از هر جناح چنین ضرورتی بدون جایگزین به نظر می‌رسد.

ضرورت فرارفتن از نظامی زورمندمدار به ساختاری مردم‌سالار و شهروندمدار را نه تنها بر پایه مباحث نظری (تئوریک) و بحث‌های مدرسه‌ای (آکادمیک) و سخنانی کلی، می‌توان اثبات کرد، بلکه بررسی شرایط موجود و ویژگی‌های آینده، بر پایه مرور ارقام و اطلاعات مستند، گواه ضرورت یاد شده است. حقیقت آن است که جامعه ایران سخت توانمند بوده و امکاناتش در مقایسه با کشورهای مشابه بسیار گسترده و چشم‌گیر است. باید پذیرفت که بالفعل کردن توانمندی‌های بالقوه و بهره‌برداری از امکانات موجود آن هم به شکلی بهینه، گرچه نیازمند وحدت و همدلی آحاد مردم است و به کار طاقت‌فرسای شبانه‌روزی محتاج، اما دارای پیش شرطی ساختاری است و آن گذر از زورمندمداری و در افکندن طرحی نو بر

پایه فرهنگ و ارزش‌ها و سنن اجتماعی مورد پذیرش اکثریت قاطع جامعه است.

۱-۵) تحولات جمعیتی و آرایش فضایی آن

گرچه از آهنگ رشد جمعیت به دلایل اقتصادی و اجتماعی و رشد آموزش عمومی کاسته شده است، لیکن به علت رشد خیره کننده جمعیت پس از انقلاب اسلامی، تردیدی باقی نمی ماند که جمعیت کشور در ۱۴۰۰ هجری شمسی از مرز یکصد میلیون نفر در خواهد گذشت. این رقم به شرطی بیشتر نخواهد شد که روند کاهش یابنده جمعیت حفظ شود. جمعیت روبه رشد جامعه براساس تحولات فضایی، به شهری شدن شتابان خود، ادامه خواهد داد. به نحوی که نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت شهرنشین خواهد بود. اساساً باید توجه داشت که بخش کشاورزی در بهینه ترین شرایط که با آن فاصله‌ای بعید وجود دارد، یعنی در بهترین حالت ممکن قادر به ایجاد اشتغالی بیش از هفت میلیون شغل نخواهد بود، در نتیجه چنانچه عدد خانوار ۵ فرض شود، سی و پنج میلیون نفر از جمعیت کشور در افق ۱۴۰۰، روستانشین محسوب خواهد شد که قطعاً محاسبه‌ای خوش بینانه محسوب می شود. در نتیجه در سال ۱۴۰۰، ۶۵ میلیون نفر (با احتساب ۱۰۰ میلیون به عنوان کل جمعیت) شهرنشین به حساب خواهند آمد و این امر گویای این واقعیت است که سطح شهری شده کشور باید دو برابر شود. جمعیت رو به رشد کشور فوق العاده جوان بوده و این چنین باقی خواهد ماند به نحوی که ایران برای سال‌ها یکی از جوانترین جوامع تلقی می شود. در حال حاضر کشور دارای ۳ میلیون دانشجو در اقصی نقاط کشور و بیست میلیون دانش آموز است. گام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جامعه جوان کشور در زیر بمباران دائمی اطلاعات و آشنا شدن روزافزون با شرایط سایر ملل به ویژه کشورهای پیشرفته بسر می برد و در نتیجه تقاضا و خواست‌های متنوع و دایم‌التزایدی خواهند داشت، که مهم ترین آن‌ها درآمدی کافی و نهایتاً تشکیل خانواده و سرپناه است. برآورده ساختن موارد یاد شده از سوی دولت با هیچ منطقی امکان پذیر به نظر نمی رسد.

۲-۵) اشتغال

در بهترین شرایط پس از جنگ تحمیلی با استقراض بیش از سی میلیارد دلار و طراحی و اجرای صدها طرح، به طور متوسط سالانه دویست و چهل هزار شغل ایجاد شده است. حال آنکه جامعه بطور متوسط همه ساله به بیش از یک میلیون شغل نیازمند است. ایجاد اشتغال با حجم یاد شده در شرایط کنونی با حفظ ساختار موجود و با تاسی به الگوهای رایج بدون کمترین تردیدی غیرممکن خواهد بود. در نتیجه نرخ بیکاری خیره کننده و بحرانی خواهد شد. این شاخص مهم مشخص می سازد که حفظ وضع موجود کاملاً نابخردانه بوده به زیان جدی جامعه تمام خواهد شد و نظام را با بحران های بسیار فراگیر که کنترل و مدیریت آن غیرممکن بنظر می رسد روبرو خواهد ساخت.

به علاوه آنکه با تحولات چشمگیر آموزشی در بین زنان کشور و از جمله زنان روستایی (که در برخی از رده های سنی با افزایش معادل پانزده برابر همراه بوده است و از دستاوردهای دوران کنونی تلقی می شود) تقاضاهای جدیدی در عرصه اشتغال مطرح می گردد که اساساً قابل تصور نبوده است.

این امور در شرایطی رخ می دهد که مشاغل دولتی مطلوبیت خود را به علت بالا رفتن چشمگیر هزینه های زندگی از دست داده اند و اساساً دیگر دولت قادر نخواهد بود چون گذشته منبع مهم ایجاد شغل، آن هم غیر مولد به حساب آید.

۳-۵) سرمایه گذاری

ثبت بیش از دو هزار شرکت ایرانی در امارات متحد عربی در دو سال گذشته و سرمایه گذاری دوازده میلیارد دلاری ایرانیان در ترکیه، در چند سال گذشته ضمن آنکه گویای عدم درک منافع ملی و پابندی بدان در بین صاحبان سرمایه است، نشان دهنده زهکشی ثروت ملی توسط سایر کشورها و فرار سرمایه است. علاوه آنکه سرمایه های ملی کمتر به تولید و کار مولد رغبت دارد و سرمایه خارجی نیز سرمایه گذاری در ایران را با خطرپذیری بسیار همراه ساخته است. مهمترین دلیل این امر فقدان امنیت سرمایه و عدم تمایل به قانون گرایی و

نهادینه نشدن آن در کشور محسوب می‌شود. در شرایط کاهش و نبود تمایل به سرمایه‌گذاری نه تنها اشتغال لازم تولید نمی‌گردد، بلکه شرایط بالفعل‌سازی توانمندی‌های گسترده کشور فراهم نشده، امکان تحمیل خواسته‌های غیرمنطقی سرمایه‌گذاران خارجی محدودی که بدین وادی گام می‌نهند، افزایش می‌یابد. این وضع در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که صنایع کشور نیازمند بازسازی اساسی با سرمایه‌های کلان بوده، مهمترین صنعت درآمدزای کشور یعنی صنعت نفت و گاز سرمایه‌گذاری نجومی می‌طلبد. متخصصین صنعت نفت و گاز اذعان می‌دارند که به دلیل جنگ تحمیلی و تحریم اقتصادی کشور به کشتن چاه‌ها (Killing The Weels) پرداخته‌اند و ادامه بهره‌برداری از منابع نیازمند تزریق سرمایه فراوان بدین بخش و نوسازی جدی تاسیسات است که در توان دولت نیست.

گفتنی در این زمینه بسیار است و ما تنها به اشاره‌ای بسنده کرده‌ایم.

۴-۵) وضعیت بخش کشاورزی کشور و مساله امنیت غذایی

باید توجه داشت که ۶۰ درصد محصولات کشاورزی کشور توسط خانوارهای تولیدگر به دست می‌آید. یعنی خانوارهای روستایی که به صورت منفرد به تولید اشتغال دارند بیش از نیمی از محصولات کشاورزی را عرضه می‌کنند. تولید خانواری در بخش کشاورزی با بحرانی جدی روبروست که نگارنده در مطالعه میدانی ۹ روستای استان همدان بدان بحران نسل سوم نام داده است (پیران، ۱۳۷۸). بحران نسل سوم بدین معناست که با اجرای اصلاحات ارضی بدون توجه به مشاع بودن واگذاری‌ها، نسق زراعی هر روستایی کارنده زمین در واقع به مالکیت او در آمده است، گرچه سند مالکیت صادر نشده است. براساس عدالت نانوشته‌ای، نسق زراعی قطعه قطعه و پراکنده بوده، بدین معنا که از زمان‌های دور، زمین‌های واقع در مزارع مختلف روستا که از نظر مرغوبیت و دوری و نزدیکی به روستا و آب، یکسان نبودند به نحوی منطقی و براساس قدرت کاشت (در اکثر روستاها برپایه جفت گاو) بین روستاییان تقسیم می‌شد و لذا هر روستایی صاحب نسق موظف به کاشت و برداشت چند قطعه زمین پراکنده بود. با پیر شدن نسل اول اصلاحات ارضی و یا فوت، زمین‌های پراکنده به تعداد

فرزندان ذکور (که معمولاً کمتر از چهار نفر نیستند) تقسیم شده است. در نسل دوم هر قطعه تقسیم شده باز هم به تعداد فرزندان ذکور تقسیم می شود. به زودی و در آینده نه چندان دور (حداکثر تا ۱۵ سال) همین قطعات دوباره باید تقسیم شوند که براساس قانون بازده نزولی و اقتصاد مقیاس دیگر قابلیت بهره برداری نخواهند داشت. چاره چیست؟ یا باید افرادی خارج از روستا به روستا آمده و زمین ها را یکجا خریداری نماید و نوعی بزرگ مالکی، دوباره بازگردد و روستاییان نیز به شهرهای پرمسأله و متورم سرازیر شوند و یا تشکل های جمعی و مشارکتی پا گرفته، نهادینه گردد و یکجاکشتی و یکپارچه سازی اراضی عملی گردد. بحران نسل سوم، خانوارهای تولیدگر را با بحرانی جدی روبرو خواهد ساخت و ۶۰ درصد تولیدات کشاورزی در خطر قرار خواهد گرفت.

پدید آمدن تشکل های جمعی واقعی که به ضرورتی گریزناپذیر به ویژه در بخش روستایی کشور بدل شده است، تنها زمانی تحقق عینی و ملموس آن هم با معنا و غیرنمایشی به خود می گیرد که شرایط کلی جامعه و قوانین کشور، حقوق شهروندی تمامی آحاد مردم را به رسمیت شناخته، قوانین موجود جای خود را به قوانین تسهیل کننده ایجاد تشکل های مردمی دهد و این امر از جمله نکاتی است که بر ضرورت گذار از نظامی زورمندمدار به شهروندمدار و پایان بخشیدن به الگوهای آمرانه در تمامی ابعاد صحنه می گذارد.

پس به طور خلاصه می توان نتیجه گرفت که تحولات جامعه ایران از یکسو و شاخص های اجتماعی، اقتصادی، جمعیتی، زیست محیطی و غیره همگی دال بر به بن بست رسیدن الگوهای زورمندمداری اند.

به عنوان جمع بندی از این بخش می توان یکبار دیگر ضرورت های یاد شده را فهرست وار مرور کرد:

- دولت به عنوان جمع کننده انباشت و زهکشی مازاد جامعه، دیگر قادر نیست فعال مایشاء باشد. ورود مردم به تمامی عرصه ها الزامی گریزناپذیر است. اساساً ادامه دخالت دولت در تمامی امور نه به نفع حکومت است و نه به نفع مردم. مهم تر آنکه با تحولات جهانی نیز همخوانی ندارد.

- کوچک شدن و کارآگشتن دولت و واگذاری امور مختلف به مردم، تنها در شرایط وجود جامعه مدنی قدرتمند و نهادهای مشارکتی ممکن می‌گردد. در غیر اینصورت به غارت ثروت ملی توسط گروه‌های رانت خوار و فقر گسترده عمومی منجر می‌شود که ثبات سیاسی کشور را برهم زده، آینده نظام را با تهدیدات جدی روبرو خواهد ساخت. بدیهی است جامعه مدنی و نهادهای وابسته بدان باید در چارچوب شرایط تاریخی و ارزش‌ها و سنن کشور بازتعریف شوند.

- الگوی مصرف متکی به درآمد نفت در شرایط محدود بودن جمعیت، روستایی بودن بخش اعظم آن، به الگویی نابخردانه و مسرفانه در تمامی زمینه‌ها جان بخشیده است که تداوم آن برای جامعه ایران غیرممکن است. گذر به خردگرایی در همه عرصه‌ها تنها با همه‌گیر شدن مردم‌سالاری و از میان رفتن فاصله عمیق و تاریخی حکومت - مردم ممکن است و لذا مشارکتی شدن ساختار و سازمان جامعه الزامی است. این امر به پیدایش دولت عقلانی آن هم برای نخستین بار در ایران منجر خواهد شد که نیازی مبرم و آغازی به سوی حکمروایی مردمی خردمندانه (Good Governance) خواهد بود.

- محیط زیست کشور با سرعتی خیره‌کننده رو به آلودگی و نابودی است. تخریب جنگل‌های کشور، نابودی مراتع در اثر چرای بی‌رویه و هجوم دام‌چندین برابر توان مراتع، نشان دهنده بی‌مسئولیتی عمومی و خودمحوری تاریخی ایرانی در عرصه‌های کار و زندگی است. این امر ضد الگوی پایداری بوده، نسل‌های آینده را با مشکل جدی روبرو می‌سازد. راه چاره نه در محدودیت‌های بخشنامه‌ای و نظارت غیرممکن دولتی، بلکه در نهادهای مشارکت مردمی نهفته است.

- نظام شهری کشور دچار بزرگسری یا ماکروسفالی شدید شهری است. گرچه کند شدن آهنگ رشد تهران و سرعت گرفتن رشد شهرهایی چون مشهد، اصفهان، تبریز، اهواز، شیراز، قم و کرج به ظاهر، بزرگسری را پایان می‌بخشد، لیکن آثار این پدیده را از میان نمی‌برد. اساساً باید توجه داشت که شرایط کشور مناسب کلان‌شهرسازی نیست. کمبود منابع آب ضرورت پخشایش جمعیت در فضای ملی را الزامی حیاتی ساخته است و این

امر تنها در شرایط سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال آن هم برپایه برنامه آمایش سرزمین ممکن می‌گردد. سرمایه‌گذاری به فضای مناسب و امنیت نیازمند است و این مهم تنها با قانون‌گرایی و نهادینه شدن آن میسر می‌شود.

- اقتصاد کشور عمیقاً بیمار است. نرخ رسمی بیکاری ۱۵٪ اعلام شده ولی در واقع امر نزدیک به دو برابر این رقم است. افراد شاغل برای ادامه حیات به چند شغلی شدن اجبار دارند. این همه در حالتی است که بیش از ۶۰٪ جمعیت کشور زیر ۳۰ سال می‌باشد. ۴۰٪ اقتصاد کشور زیرزمینی است. دولت هیچ کنترلی بر آن نداشته، مالیات حقه خود را (که در آینده مهم‌ترین ابزار مالی هدایت کشور است) دریافت نمی‌دارد.

جنبه‌های منفی فراوانند، مسایل جوانان، زنان، رشوه، غلبه رابطه بر ضابطه، رانت خواری گسترده در تمامی زمینه‌ها از آن جمله‌اند. لیکن ایران کشوری ثروتمند و توانمند است. ذخایر مناسب در زمینه‌های گوناگون، موقعیت استراتژیک بی‌مانند در جهان، راه ترانزیت چندین کشور، وجود منابع گاز (با مقام دوم در جهان) و نفت، نیروی انسانی جوان، سطح بالای دانش عمومی، سیاسی بودن شدید، وجود ۱۶۸۰ کیلومتر لوله آب - خاک با توان خیره‌کننده گردشگری برای ۹ ماه از سال، تلقی کشور به عنوان یکی از ده کشور گردشگری جهان، تنها چند مورد از توانمندی‌های کشور است. وجود پنج اقلیم در کنار هم، سرچشمه گرفتن ۹۵ درصد آب‌های کشور در داخل مرزهای ملی (امری که جنگ‌های آینده خاورمیانه را محتمل می‌سازد و این تا حدود زیادی از آن فاصله دارد) وحدت خیره‌کننده ملی که علیرغم تضعیف دایمی آن، خوشبختانه منسجم‌تر گردیده است، همه و همه گویای آینده تابناکی است که در سایه مدیریت صحیح، شایسته سالاری و نظام واقعاً مشارکتی، می‌تواند غلبه بر مشکلات را سهل سازد. تمامی مباحث بالا نشان می‌دهد که گذار از زورمندمداری به شهروندمداری و مردم‌سالاری امری فوق‌العاده جدی، ضروری و حیاتی است. مردم ایران زمین چنین ضرورتی را به خوبی دریافته‌اند.

تا بدین مرحله از بحث، مساله زورمداری به عنوان مساله کلیدی بحران و تهدیدزا و ضرورت گذار به مردم‌سالاری در چارچوب شرایط جامعه ایران به عنوان کلیدی‌ترین راه

- جلوگیری از بحران و تهدید، معرفی گردید و زمینه‌های مسأله‌دار مشخص شد. جا دارد برپایه مرور بالا، زمینه‌های بحرانی و تهدیدزا، فهرست شوند:
- مسأله جوانان و شکاف بین نسلی حاصل از جوانی جمعیت و نوع برخورد با جوان و نوجوان، احساس پوچی و بی‌آینده بودن
 - مسأله قطبی شدن شدید جامعه و لذا گسترش شدید فقر نسبی همراه با محرومیت و احساس بی‌عدالتی و غبن
 - مسأله بسیار گسترده مسکن و رواج اجتماعات مسکن غیررسمی (آلونک نشینی) که بسیار مسأله‌ای جدی است و در بحث بعدی مورد تاکید ویژه قرار می‌گیرد.
 - مسأله تخریب محیط زیست، تخلیه روستاها از نیروی کار ماهر و در نتیجه قطبی شدن بسیار شدید جامعه روستایی که به مراتب از قطبی شدن جامعه شهری جدی‌تر است.
 - مسأله تناقضات در زمینه‌های اخلاقی جامعه و اغتشاش ارزش‌ها و پدید آمدن آنومی اجتماعی گسترده
 - گسترش روزافزون کجروی‌های اجتماعی و جرم که از آن میان مسأله اعتیاد به شدت بحرانی و فراگیر است.
 - رواج فرهنگ سو استفاده به هر شکل و از هر طریق و بی‌قانونی و عدم توجه به حقوق فردی و جمعی
 - مصرف‌گرایی گسترده و رواج الگوی زندگی تازه به دوران رسیدگی و تبعات آن
 - مسأله آلودگی‌های محیطی (آلودگی هوا، آب، خاک، آلودگی صوتی)
 - بحرانی شدن مسأله اشتغال و در نتیجه رشد بیکاری و آثار گسترش آن
 - افزایش روزافزون ناراحتی‌های روحی و روانی و ارائه آمار خیره کننده در باب بحرانی بودن آن
 - ناکارایی الگوی آموزشی کشور در سطوح مختلف
 - ناکارایی نظام اداری
 - تخریب شدید روابط اجتماعی

- فرار مغزها و آثار و تبعات شدید آن

- پیامدها و واکنش‌های آشکار ناشی از بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی

قبل از ورود به بحث نهایی مقاله که در واقع بخش اصلی آن نیز محسوب می‌شود، تذکر این نکته ضروری است که ماهیت موضوع برجسته‌های منفی چندی اشاره داشت، لیکن این به معنای عدم وجود یا نفی وجوه مثبت متعدد نیست. در مجموعه درهم تنیده‌ای از افراد، نقش‌ها، کارکردها، فرایندها، خرده سیستم‌ها و سیستم‌هایی است که در درون ساختار کلان‌تری در تاریخ به جلو می‌غلطد و در این حرکت دایمی با مشکلات و نابسامانی‌های متعددی روبرو می‌شود، بسیاری را از سر می‌گذرانند، بسیاری را در خود تحلیل می‌برد، از وجود برخی رنج می‌برد، اما قادر نیست به حل آن‌ها همت گمارد، که، زاده و بار آمده تاز و بود خود ساختار جامعه‌اند. جامعه همچنین مجموعه‌ای از تضادها و درگیری‌ها در کنار عوامل وحدت بخش پایدارساز است. جامعه به گروه‌بندی‌های اجتماعی گوناگونی جان می‌بخشد که در تکاپوی دایمی منافع خویش‌اند و همین پوستر تضادهایی است که از منافع متضاد نشات می‌گیرد. در این تکاپو دستیابی به منابع جامعه جایگاهی بسته دارد. اما منابع جامعه هم محدود است و هم توسط نهاد قدرت کنترل می‌شود. لذا به همگان از منابع مساوی نمی‌رسد و این عدم تساوی با توجه قابل قبولی برای اکثریت همراه نیست.

گروهی به ده‌ها دلیل، بیشتر فراجنگ می‌آورند و گروهی باید برای کفی نان از بام تا شام تلاشی جانکاه نمایند. این تفاوت‌ها زمینه انواع مشکلات و نابسامانی را پی می‌ریزد که هرروز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود. فقر انبوهی و ثروت اقلیتی نتیجه قهری این امر و فقر، مادر نابسامانی‌های بسیاری است که ارتکاب جرم یکی از نتایج قهری آن است. فوراً باید اضافه کرد که این سخن به معنای مجرم بودن فقرا نباید تلقی شود. اکثریت فقرا همه جوامع شریف و زحمتکش‌اند و با دسترنج خویش لقمه‌ای برای سفره‌ای نحیف می‌نهند. از سوی دیگر زیاده‌خواهی اقلیت نیز پدید آورنده‌ی نابسامانی‌های دیگری است که زیر پا گذاردن قانون و باز هم جرم از جمله آن‌هاست. انسان‌ها در جامعه رنج‌های فراوانی را تجربه می‌کنند و گاه زخم‌هایی کاری بر روح و روانشان وارد می‌آید که اثری پایدار می‌گذارد و روح آنان

را آشفته و روان‌شان را بیمار می‌سازد که به نوبه خود به رفتارهای گوناگون (که بنا به قواعد جامعه نابهنجار تلقی می‌شود) منجر می‌شود. خلاصه از جهات گوناگون و در اثر عوامل مختلف و متعدد و از کنش و واکنش عوامل و واکنش‌های زنجیره بین آنها، صدها مشکل ریز و درشت پای به عرصه حیات می‌نهند و پایدار و تکثیر می‌شوند.

همانگونه که گفته شد با شدت گرفتن و یا گسترده شدن چنین مشکلاتی، آنها به نقطه بحرانی می‌رسند و با تداوم نقطه بحرانی و شدت گرفتن مجدد مشکل، جامعه تهدید می‌شود. هنگامی که سخن از مشکل به میان می‌آید باید توجه داشت ماهیت اثرگذاری و پایداری مشکلات یکسان نیست. ضمناً ضربه‌ای که هر مشکل به وجدان جمعی جامعه وارد می‌کند شدتی متفاوت دارد. برای مثال، قتل و جلدان جمعی را جریحه‌دار می‌کند. اما قتل خردسال، قتل مظلومانه، قتل بی‌دلیل و ده‌ها شرط دیگر شدت صدمه وارده بر وجدان جمعی را تشدید می‌کند. لذا رسیدن به نقطه بحرانی صرفاً با شدت و گستردگی و عمق تعیین نمی‌شود و میزان جریحه‌دار شدن وجدان جمعی، خود در این تعیین شدن نقشی اساسی دارد. به همین دلیل ممکن است مشکل (آ) به مراتب از نابسامانی (ب) گسترده‌تر، دارای شیوعی بیشتر و عمیق‌تر باشد. لیکن جامعه از نابسامانی (ب) زودتر به جان آید و واکنش نشان دهد.

از سوی دیگر سرمایه اجتماعی هرچه بالاتر باشد، تحمل جامعه در مقابل مشکلات و نابسامانی‌ها بیشتر خواهد بود. سرمایه اجتماعی برپایه‌ی اعتماد عمومی به خرده ساخت‌ها و خرده‌نظام‌ها، نهادها و سازمان‌ها، شکل می‌گیرد و تعیین کننده مشروعیت هر نظام سیاسی است. لذا در دو جامعه کاملاً مشابه با مشکلات یکسان، مردم جامعه‌ای که از سرمایه اجتماعی بالاتری برخوردار است، مدت طولانی‌تر با مشکل کنار می‌آید و طغیان نمی‌کند و واکنش آشکار نشان نمی‌دهد. در نتیجه باید توجه داشت که اولاً عوامل مختلفی در شکل‌دهی و سرعت تبدیل مشکل و نابسامانی به بحران دخیل است و همین امر در مورد تبدیل بحران به تهدید و شدت گرفتن تهدید نیز صادق است. در مقابل همه حرف و حدیث‌های گفته شده، به این موضوع نیز باید اشاره کرد که جامعه دارای مکانیسم‌های دفاعی است و علاوه بر آن قدرت انطباق بالایی در فرد، جمع و کل وجود دارد. در نظر آورید که پزشکی بمی در

یک روز ۷۴ نفر از نزدیک‌ترین بستگان خود را فوت شده از زیر آوار بیرون می‌آورد و یکی یکی در وانتی می‌نهد و به گورستان برده در محوطه‌ای به یکباره دفن می‌کند و امروز به دنبال کار زنده ماندگان از بام تا شام در تکاپوست. البته قدرت انطباق فرد، جمع و کل جامعه با مسایل و حوادث گوناگون یکسان نیست ولی بهرحال این انطباق حال کمتر یا بیشتر، زودتر یا دیرتر وجود دارد. به همین دلیل اشاره شد که نگارنده به واژه‌هایی چون فروپاشی اجتماعی اعتقاد ندارد. زیرا حتی در جامعه‌ای که به قولی فروپاشیده است، هنوز پوشیدن به فرجام نرسیده فرایند بازساخت‌مند شدن آغاز شده است.

با این مقدمه بهتر است به واکنش‌ها و پیامدهای آشکار بحران و تهدید اجتماعی پرداخت و این مقال را تا وقتی دیگر رها کرد.

در تفکر علوم اجتماعی غرب برای بحث از پیامدها و واکنش‌های آشکار به بحران و تبدیل بحران به تهدید، مدلی کلی وجود دارد که سال‌های قبل نگارنده بدان، مدل تحمل جامعه‌ای (Societal Tolerance) نام داده است. گرچه این مدل در نگاه غربی، ساده لوحانه به مدل ساده اقتصادی تقلیل داده شده است، لیکن در دنیای واقعی مدلی پیچیده با ده‌ها عوامل ریز و درشت و آشکار و پنهان است. در مدل‌های تحمل، نقطه‌ای به نام نقطه‌ی شکست یا گسست (Breaking point) وجود دارد. خطوط کلی مدل به قرار زیر است:

ساکنان هر منطقه در مقابل فشار به ویژه فشار نظامی و اقتصادی با میزان‌های مختلفی مقاومت می‌کنند، اما این مقاومت دارای آستانه تحمل است (Tolerance Threshovld) ، چنانچه فشار وارده افزایش یابد و از آستانه تحمل بگذرد کم‌کم نیروهای مخرب به درون سیستمی، فعال شده، به نقطه گسست یا شکست نزدیک می‌شود و در لحظه‌ای منفجر می‌گردد و واکنش به فشار وارده به اشکال گوناگون بروز کرده، تظاهر بیرونی خواهد داشت. قابل توجه آنکه، ایالات متحده در تمامی موارد برخورد با نیرویی متمرکز (جوامع غیردوست به تعبیر زمامداران آمریکا) بر پایه مدل بحث شده در بالا رفتار می‌نماید و می‌کوشد تا از جهات گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی و شبه نظامی آنقدر به جامعه متمرکز فشار وارد آورد تا آن جامعه یا با پذیرش خواسته‌های امریکا از فشار وارده بکاهد و یا به

دلیل تحمل فشار، بحرانی شده، از درون منفجر شود.

اشکال عمده این مدل آن است که دنیای پیچیده، زندگی اجتماعی و عوامل گوناگون و درهم تنیده آن را به فشار اقتصادی ناشی از مثلاً تحریم اقتصادی تقلیل می‌دهد. تردیدی نیست که به هر حال آنگونه که اشاره شد، آستانه تحمل و نقطه شکست وجود دارد و همه آدمیان قهرمان نیستند، اکثر مردم خواهان آن‌اند که در گوشه‌ای فارغ از هیاهوی جهان پیرامونی، به آرامی روزگار بگذرانند.

پس به هر تقدیر فشار اقتصادی بی‌تاثیر نیز نمی‌تواند باشد. اما تاریخ بشر حاوی درس‌هایی است از مقاومت قهرمانانه مردم، در همین سرزمینی که چراغ ما در آن می‌سوزد، در همین خوزستان خودمان، زمین‌هایی آرام خفته‌اند که روزی نوجوانانی کم سن و سال در حالی که مین‌ها زیرپایشان منفجر می‌شد، از آن گذشته‌اند. نگارنده در مقام قضاوت نیست و کار علمی نیز با احساسات هماهنگی ندارد. لیکن چنین مواردی بارها و بارها تکرار شده است. خلبانان ژاپنی نیز در تاریخ ثبت شده‌اند. هدف آن است که نشان داده شود، مدل ساده اقتصادی، مدل وارد کردن فشار تا لحظه نقطه شکست و فرارفتن از آستانه تحمل در کلیات آن درست است اما قادر به تحلیل کامل پیچیدگی‌های زندگی جمعی نیست. امید است با چنین توضیحاتی مشخص شود که تحلیل واکنش‌ها و پیامدهای بحران و تهدید اجتماعی کار ساده‌ای نیست به ویژه آنکه قصد پیش‌بینی در کار باشد. نمی‌توان به سادگی دریافت که جمعیت در شرایط بحرانی چگونه عمل می‌کند. آن هم در جوامعی که نشان دادن نارضایتی کار ساده‌ای نیست. در جوامعی که ساختار فرصت‌های سیاسی وجود دارد، چنانچه عوامل دیگر مستعد باشد واکنش‌ها شکل اعتراضی به خود می‌گیرد و کانال‌ها و محمل‌های اعتراض نیز تعریف شده و ضمانت‌هایی برای حفظ اعتراض کنندگان وجود دارد. در نتیجه، جامعه، شیوه‌های اعتراض مدنی را برمی‌گزیند و همین اشکال قبول شده اعتراض چون سوپاپ اطمینانی، اضطراب و فشار روحی افرادی را که در حال تجربه بحرانی خاص هستند تخلیه می‌کند (پیران، ۱۳۸۰: ۸۲).

در جوامعی که ساختار فرصت‌های سیاسی وجود ندارد و سایر عوامل نیز مساعد نیست،

فشار وارده به اشکال غیرمدنی خود را نشان می‌دهد. شورش تنها یکی از این اشکال است. شورش‌ها از جمله رفتارهای دسته جمعی‌اند (Collective Behaviors) و گویای رفتار جماعت (Crowd) می‌باشند.

جماعت از قضا در جامعه‌ی ایران سابقه‌ای دور و دراز دارد. اساساً جوامع زورمندمدار با این رویه سخت آشنايند که در لحظه‌ای گردهم آیند و اعمالی را انجام داده و سپس پراکنده شوند، آنچنان که گویی هرگز نبوده‌اند. زیرا در این جوامع امکان شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی (Social Movements) که باید از حداقل استمراری برخوردار باشند، کمتر وجود دارد و لذا واکنش‌های لحظه‌ای جماعت به نوعی، واکنشی است به نهادینه نشدن جنبش‌های اجتماعی و رسمیت نیافتن آن‌ها. جماعت را انواع بسیار است که چهار نوع آن یعنی جماعت اتفافی (جمع شونده‌گان برای دیدن صحنه تصادف)، جماعت میثاقی یا آیینی (جمع شونده‌گان برای فریضه نماز به جماعت)، جماعت فعال که در واقع شورش‌گران را در بر می‌گیرد و بالاخره جماعت نمایشی، از سایر انواع آن معروف‌تر است (پیران، ۱۳۷۹: ۲۵۱ - ۲۳۷).

شورش نیز اشکال گوناگونی دارد. شورش می‌تواند نتیجه عمل جمعی گروهی باشد که مدت‌ها به کاری، پدیده‌ای یا واقعه‌ای اعتراض دارند و سازمان یافته‌اند و در یکی از دفعات اعتراض به دلایل مختلف به جان آمده، دست به شورش زده‌اند. شورش همچنین می‌تواند چندین و بدون برنامه باشد. مهم‌ترین نوع واکنش مردم در برخورد با فشارهای اجتماعی در ایران، شورش کور بوده که الگویی واحد دارد و آن حمله به اماکن عمومی و تخریب اموال است. مهم‌ترین دلیل شورش در ایران مسایل اسکان غیررسمی است. این نوع واکنش غیرعقلانی، نمی‌تواند پایدار باشد و از حداقل سازمان برخوردار است. دومین دلیل شورش، مسایل قومی و اختلافات محلی بوده است و بالاخره سومین دلیل آن، مسایل سیاسی در قالب انتخابات می‌باشد.

شورش از جمله واکنش‌های فعال است، پیامدها و واکنش‌های غیرفعال نیز وجود دارند. از سایر اشکال واکنش فعال می‌توان به واندالیسم یا تخریب آگاهانه لیکن فردی یا موردی اموال عمومی بدون زمینه مستقیم رابطه علت و معلولی، اشاره کرد. هیجانات جمع شده در

فرد یا گروه همالان در نابود کردن اتاقک تلفن، در تخریب صندلی‌های اتوبوس و کثیف کردن دیوارها یا لبه شهری و ده‌ها شکل دیگر، بروز کرده به تخلیه هیجانات منجر می‌شود. اما واکنش‌های غیرفعال که بیشتر به صورت فردی بروز می‌کند، نوعی تغییر شرایط در ذهن و یا بریدن از جامعه و به قولی پیاده شدن از قطار زندگی است که بدترین حالت آن خودکشی محسوب می‌شود. «شورش سفید»^{*} نامی که محققان برای اعتیاد و سایر اشکال واکنش منفعلانه برضد خود شخص نهاده‌اند از اشکال دیگر واکنش منفعلانه است. در عین حال هنگامی که جامعه برخوردی غیرعقلانی و نادرست با نوجوان و جوان دارد، جوانان نیز در واکنش به آن به انجام اعمالی نمایشی می‌پردازند تا ضمن تخلیه خود، حضور خود را اعلام و فریاد برآورند که «آی آدم‌ها ما هم هستیم، ما هم وجود داریم، ما هم انسانیم». چنین واکنش‌هایی در اقدامات نمایشی با موتورسیکلت، ویراژ با ماشین، سرعت سرسام‌آور و نظایر آن تجلی پیدا می‌کند. اشکال تکان دهنده قتل مانند مثله کردن به ویژه قتل‌های درون خانوادگی، واکنش‌های ضد انسانی دیگری است که به مطالعه جدی نیاز دارد. رفتار نمایشی تازه به دوران رسیدگان با مصرف نمایشی و اعمال و حرکات بی‌ریشه نوع دیگر واکنش‌هاست که تظاهری سخت بیرونی دارند. پس به طور خلاصه برخی زمینه‌های اجتماعی به ویژه بحث جوانان و نوجوانان، مساله مسکن و اسکان گروه‌های کم درآمد، فقر و بیکاری، در میان مشکلات اجتماعی به مرحله بحرانی رسیده‌اند. تمایل عمومی به مشارکت و حرکت به سوی شهروندمداری در مقابل زورمداری و به بن بست رسیدن آن نیز از بحران‌های دیگری است که باید برای آن چاره‌ای اندیشید. مهم‌ترین راه‌کار حل بحران‌های اجتماعی و کاهش تهدید در شرایط کنونی ایران، دخالت دادن مردم در تمامی امور است. مشارکتی ساختن امور جامعه کلید طلایی است.

* استاد گرانقدر دکتر فریبرز رئیس دانا از مفهوم «شورش سفید» در تحقیقات خود در باب اعتیاد و آسیب‌های اجتماعی بطور کلی استفاده کرده است.

- ۱- پروول، فرمان. (۱۳۷۴). سرمایه‌داری و حیات مادی، مقدمه جامع معرفی مکتب آنان از پرویز پیران، تهران: نشر نی
- ۲- بهار، مهرداد. (۱۹۷۶) از اسطوره تا تاریخ. تهران. نشر چشمه
- ۳- پیران، پرویز. (۶۸-۱۳۶۷) شهرنشینی شتابان و ناهمگون: مسکن نابهنجار (مجموعه ۱۲ مقاله) تهران: اطلاعات اقتصادی
- ۴- پیران، پرویز. (۷۴-۱۳۷۳) دیدگاه‌های نظری در جامعه‌شناسی شهر و شهرنشینی (مجموعه ۷ مقاله) تهران: اطلاعات سیاسی اقتصادی
- ۵- پیران، پرویز. (۱۳۷۹) فقر و شورش‌های شهری با نیم نگاهی به شرایط ایران، در کتاب فقر، دکتر رئیس دانا - نژادی طلب و پیران. تهران: دانشگاه امور بهزیستی و توانبخشی.
- ۶- پیران، پرویز. (۱۳۸۲-۱۳۸۰) خیزش‌های اجتماعی شهری بانگاهی به شرایط ایران (مجموعه ۱۳ مقاله) ، تهران: ماهانه آفتاب
- 7- Ownens.1995. **City in Helenistic World**. London Routledge 1998 piran, parviz hevels of Analysis in sociology, paper presented at most conference, Bankok.
- 8- Piran, parviz.1979. **The Totalized concept of man**. The v. of kansas lawrence.
- 9- **Webster's Dictionary**,1973. mcmillan, New york.